

نقد مستند روایی نظریه جهاد دعوت بررسی موردی حدیث مقاتله^۱

مجتبی الهی خراسانی^۲

محمد مروارید^۳

نقد مستند روایی
نظریه جهاد دعوت؛
بررسی موردی حدیث
مقاتله

۹

چکیده

نظریه جهاد دعوت یکی از سه نظریه اصلی در باب فلسفه جهاد ابتدایی است که در میان فقیهان متقدم طرفدار بیشتری داشته است. این نظریه، جهاد ابتدایی را جنگی با هدف ترویج و گسترش ایدئولوژی یا دین و با هدف دعوت به شریعت اسلام توصیف می کند و تا مسلمان شدن یا کشته شدن کافران متوقف نخواهد شد. تحقیق حاضر به روش توصیفی - تحلیلی ضمن گزارشی از نظریه مزبور و مستندات قرآنی و حدیثی آن، به بررسی اصالت و صدور مهم ترین دلیل روایی آن در منابع شیعه و اهل سنت، دلالت حدیث و نقد تمسک به اطلاق و وجوب قتال پرداخته است و می نگارد: اساساً پیامبر اکرم ﷺ در مقام بیان احکام قتال و جنگ نبوده و صرفاً در صدد هشدار نسبت به جان و مال مسلمان و احترام به خون او،

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۲۰

۲. مدرس خارج حوزه علمیه و عضو هیئت علمی مرکز تخصصی آخوند خراسانی وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی مشهد، (نویسنده مسئول)، رایانامه: mojtabaehi@gmail.com

۳. دانش آموخته سطح سه حوزه علمیه خراسان، مدرس سطوح عالی حوزه، رایانامه: mdmd1370@gmail.com

بوده‌اند. بخش دیگری از نقد این نظریه، به حجیت روایت و تعارض آن با سایر گزاره‌های قرآنی و حدیثی، بر فرض داشتن دلالت بر مطلوب، اختصاص دارد.

کلیدواژه‌ها: جهاد دعوت، جهاد ابتدایی، آیه سیف، حدیث مقاتله، صحیحۀ عبید بن زراره.

مقدمه

جهاد ابتدایی در اصطلاح فقهی، به معنای جنگی است که آغاز حرکت نظامی از سوی مسلمانان بوده است. این اصطلاح در برابر جهاد دفاعی به کار می‌رود که به دنبال آغازگری کافران در حرکت نظامی رخ می‌دهد (مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۷، ۱۴۳/۳). وجوب، هدف و فلسفه جهاد دفاعی و تا حدی حدود و شرایط آن روشن است و جای بحث ندارد. اما با اینکه وجوب جهاد ابتدایی، از احکام شرعی مشهور میان فقیهان متقدم و متأخر است، درباره هدف از جهاد ابتدایی، اتفاق نظری وجود ندارد و آرای گوناگونی مطرح شده است.

نظریه نخست، هدف مستقیم جهاد ابتدایی را نه ترویج دین و نه گسترش حکومت می‌داند. این نظریه، جهاد ابتدایی را به منظور جهاد دفاعی؛ یعنی حفظ و برقراری امنیت مسلمانان واجب می‌داند. تفاوت تنها در این است که در جهاد دفاعی، دشمن حرکت نظامی را آغاز کرده، اما در جهاد ابتدایی دشمن هنوز حرکت نظامی نداشته و صرفاً قصد جنگ دارد و آمادگی خود برای تجاوز را به نحوی نشان داده است. در میان شیعه، دانشمندانی مانند: محمدجواد بلاغی و سید محمدحسین فضل‌الله و در میان اهل سنت: محمد عبده، محمد رشیدرضا از طرفداران این نظریه‌اند (بلاغی، ۱۴۳۱، ۲۲۰؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ۴۸/۵؛ عبده، ۲۰۰۵، ۱۳۱؛ رشیدرضا، ۱۹۹۰، ۲۶۹/۱۰).

نظریه دوم معتقد است، جهاد ابتدایی با هدف سیاسی و گسترش محدوده حاکمیت اسلام واجب است؛ یعنی باید با نظام‌ها و حکومت‌های کفر مبارزه کرد و نظام توحیدی و مبتنی بر حاکمیت توحید را به قدرت رساند. بر این اساس، تنها باید با نظامیان و کسانی که مانع گسترش حکومت اسلامی هستند، جنگید، نه تمام کافران. از علمای اهل سنت، مودودی و سید قطب از نخستین طرفداران این نظریه‌اند

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی هشتم

پاییز ۱۳۹۶

۱۰

و در میان شیعه عالمانی چون سید محمد کاظم حائری و مهدی آصفی به این نظریه گرویده‌اند (سید قطب، ۱۴۱۲، ۳/۱۴۳۳ و ۱۴۳۶ و ۱۵۰۸؛ حائری، بی تا، ۱۰؛ آصفی، ۱۴۲۱، ۵۲، ۵۶ و ۶۰). از سخنان علامه طباطبایی در المیزان نیز می‌توان این نظریه را نیز برداشت کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۴۰۴/۹).

نظریه سوم نظریه‌ای است که جهاد ابتدایی را جنگی با هدف ترویج و گسترش ایدئولوژی یا دین توصیف می‌کند. به تعبیر دیگر، جهاد ابتدایی به منظور دعوت به شریعت اسلام انجام می‌شود و تا مسلمان شدن یا کشته شدن کافران متوقف نخواهد شد. از این نظریه، گاهی با عنوان «جهاد دعوت» و گاهی با عنوان «جهاد طلب» یاد می‌شود (شافعی، ۱۴۲۲، ۵/۳۹۸ و ۵۷۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۱/۲۸۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۹/۹).

این نظریه، تمام کافران را دشمن خود می‌داند و بنا را بر جنگ با آنها قرار می‌دهد. تنها، اهل کتاب ذمی از این قسم خارج هستند. نظریه دوم بنای خود را بر جنگ با تمام حکومت‌ها و نظام‌های کفر می‌گذارد و با افراد غیر نظامی هیچ دشمنی و خصومتی ندارد. نظریه نخست، جنگ را محدود به اشخاص یا حکومت‌های کفری می‌داند که به نحوی موضع خصمانه خود را نشان داده‌اند و برنامه‌ای برای تجاوز دارند.

۱. تبیین نظریه جهاد دعوت

بر اساس نظریه جهاد دعوت، هدف از این جهاد دینی و ایدئولوژیک است؛ یعنی برای گسترش و ترویج شریعت اسلام این جهاد انجام می‌شود. براساس این نظریه، جهاد ابتدایی برای اجبار مردم به پذیرش شریعت اسلام صورت می‌گیرد و به مسلمان شدن کافران یا کشته شدن آنها می‌انجامد. تنها افرادی که استثنا شده‌اند، اهل کتابی هستند که به دادن جزیه تن داده‌اند و نیز زنان و کودکان (ابن رشد، ۱۳۹۵، ۱/۳۸۳). براساس تحقیق انجام شده، این نظریه نخستین بار از سوی شافعی در کتاب «الأم» مطرح شده است (شافعی، ۱۴۲۲، ۵/۳۹۸ و ۵۷۳) او می‌گوید: «... از مشرکان نباید جزیه گرفت؛ بلکه هرگاه ضد آنها قدرت وجود داشت، باید با آنان جنگید تا مسلمان یا کشته شوند... با اهل کتاب مشرک و محارب باید جنگید تا مسلمان شوند»

یا جزیه دهند ...» (شافعی، ۱۴۲۲، ۵/۵۷۳). او تصریح می‌کند که هدف پیامبر اکرم ﷺ از جنگ با مشرکان، غالب کردن و مسلط کردن دین اسلام بوده و مشرکان با اختیار خود یا با اجبار مسلمان می‌شدند (شافعی، ۱۴۲۲، ۵/۳۹۸). ابن رشد معتقد است؛ شافعی قتل راهبان کلیساها، افراد نابینا، معلول و سالمندان را نیز در جهاد ابتدایی واجب می‌داند (ابن رشد، ۱۳۹۵، ۱/۳۸۴).

برخی از فقیهان شیعه، مانند محقق حلّی و علامه حلّی در تذکره، نیز به هدف «اسلام آوردن» آن‌ها تصریح می‌کنند (محقق حلّی، ۱۴۰۸، ۱/۲۸۱؛ علامه حلّی، ۱۴۱۴، ۹/۱۹). محقق حلّی می‌گوید: «هر کس که جهاد با او واجب است، مسلمانان باید به سوی آن‌ها کوچ کنند؛ یا برای جلوگیری از [هجوم] آن‌ها یا برای نقل آن‌ها به اسلام» (محقق حلّی، ۱۴۰۸، ۱/۲۸۱).

شهید ثانی هدف جهاد ابتدایی را دعوت و فراخوان به اسلام می‌داند (عاملی، ۱۴۱۰، ۲/۳۷۹؛ عاملی، ۱۴۱۳، ۳/۷). میرزا ابوالقاسم فراهانی نیز در رساله جهادیه «جهاد دعوت» را به همین معنا توضیح داده و ثابت دانسته است (فراهانی، ۱۴۲۶، ۵۴۳).

در زمان معاصر، محقق خوبی نسبت به مشرکان به این نظریه معتقد است: «کفار مشرک از غیر اهل کتاب، دعوت آنان به کلمه توحید و اسلام واجب است؛ پس اگر پذیرفتند [که هیچ] و اگر نپذیرفتند جنگ و جهاد با آن‌ها واجب است تا مسلمان گردند یا کشته شوند و زمین از لوث وجود آن‌ها پاک شود» (خوبی، ۱۴۱۰، ۱/۳۶۰). از این بیان، هدف دعوت از جهاد کاملاً روشن است. این نظریه در آثار حسن البنا، بنیان‌گذار اخوان المسلمین و صالح الفوزان، دانشمند سلفی حجازی نیز، مشاهده می‌شود (عزام، بی‌تا، ۹۱؛ الفوزان، ۱۴۳۰، ۱۶)؛ همچنین ابو عبدالله المهاجر، یکی از رهبران فکری سلفیه جهادی، در کتاب خود این نظریه را مستند کرده است (مهاجر، بی‌تا، ۲۹).

این نظریه در عصر حاضر، مخالفان زیادی داشته و دارد. در میان شیعه علمایی مانند: محمد جواد بلاغی و سید محمد حسین فضل الله با این نظریه مخالفت نموده‌اند (بلاغی، ۱۴۳۱، ۲۲۰؛ فضل الله، ۱۴۱۹، ۵/۴۸). سید محمد کاظم حائری و مهدی آصفی نیز هدف از جهاد را توسعه حکومت اسلامی و نه مسلمان نمودن کافران،

عنوان کرده‌اند (حائری، بی تا، ۱۰؛ آصفی، ۱۴۲۱، ۵۲ و ۵۶ و ۶۰) آقای منتظری تلاش نموده تا تبیینی مقبول و عقلائی از این نظریه ارائه دهد (منتظری، ۱۴۰۹، ۱۱۵/۱). در میان اهل سنت، ابن تیمیه در ردّ این نظریه کتابی نگاشته و ابوحنیفه، مالک بن انس و احمد بن حنبل را با خود هم نظر می‌داند (ابن تیمیه، ۱۴۲۵، ۸۷، ۹۱). همچنین عبده، رشیدرضا، زحیلی و قرضاوی این نظریه را باطل می‌دانند (عبده، ۲۰۰۵، ۱۳۱؛ رشیدرضا، ۱۹۹۰، ۲۶۹/۱۰؛ زحیلی، ۱۳۸۵، ۹۰؛ قرضاوی، ۲۰۰۹، ۳۹۳ تا ۳۹۸).

رشیدرضا رسالت اسلام را اصلاح رفتارهای نظامی و جنگی و مبارزه با اکراه دینی می‌داند: «از جمله اصلاحات جنگی اسلام، جلوگیری جنگ به خاطر اکراه بر دین، از بین بردن یا برده گرفتن یک شخص یا یک گروه بود. رسالت اسلام، منع از جنگ برای غارت سرمایه کشورهای یا لذت زور و شهوت رانی بود» (رشیدرضا، ۱۹۹۰، ۲۷۲/۱۰).

برخی از محققان، نظریه جهاد دعوت را تحت تأثیر تفکر سنی و فقه اهل سنت می‌خوانند. رشیدرضا معتقد است، تمام فقیهان پیشین به خاطر اهتمام زیاد به کتب افرادی مانند شافعی و به خاطر اعتقاد به نسخ، توجهی به آیات تحریم جنگ با کافر صلح طلب نکرده‌اند (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۲، ۴۶).

برخی از جامعه‌شناسان ادیان، همچون دیوید هیوم^۱ و باسورث^۲ نظریه جهاد دعوت را با قاطعیت به تمام متفکران اسلامی نسبت داده‌اند (عبدالمحمدی، ۱۳۹۱، ۶۸/۱۳ و ۶۹).

۲. مستندات جهاد دعوت و جایگاه حدیث مقاتله

به نظر می‌رسد، مهم‌ترین دلیل نظریه جهاد دعوت، اطلاق دو دلیل نقلی است (شافعی، ۱۴۲۲، ۵۷۳/۵. بنگرید: بوطی، ۱۴۱۴، ۵۴). دلیل اول اطلاق آیات نخستین سوره توبه که به «آیه سیف» شهرت یافته و دلیل دوم اطلاق حدیث مقاتله است که به بررسی آن خواهیم پرداخت. اطلاق یا عموم وجوب قتال با کافران در این دو دلیل،

1. David Hume.

2. Clifford Edmund Bosworth.

هیچ غایت و پایانی جز مسلمان شدن آن‌ها ندارد. این اطلاق ما را به این معنا می‌رساند که هدف از جهاد، عرضه توحید و نبوت به کافران و دعوت آنان به پذیرش شریعت اسلام است. در واقع، پیامبر اکرم ﷺ موظف بوده‌اند کافران را به مسلمان شدن مجبور کنند؛ همان‌طور که شافعی به این مطلب تصریح می‌کند (شافعی، ۱۴۲۲، ۳۹۸/۵)؛ البته اهل کتاب و برخی از مشرکان مانند زنان و کودکان غیرنظامی با دلیل خاص از این اطلاق یا عموم خارج هستند (ابن‌رشد، ۱۳۹۵، ۳۸۳/۱).

آیه سیف می‌گوید: ﴿فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْضَرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا فَإِن تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه، ۵). «پس چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید، زیرا خدا آمرزندهٔ مهربان است».

طبق این آیه، پس از گذشت مدت معین، کشتن مشرکان واجب است و تنها عاملی که مانع قتل می‌شود، مسلمانی آنان و خروج آنان از اعتقاد به شرک است. مستفاد از این حکم مطلق، این است که هدف از جهاد، دعوت کافران به اسلام است. این برداشت با آیه ۳۳ همین سوره تقویت می‌شود: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾. «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند».

دلیل محوری دوم، حدیث معروفی از پیامبر اکرم ﷺ است که ما به جهت اختصار آن را «مقاتله» نامیده‌ایم. در کتاب‌های حدیثی فریقین آمده است: «عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوهَا فَقَدْ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَ حِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» (از رسول خدا ﷺ نقل شده که همانا من مأمور شدم با مردم بجنگم تا اینکه بگویند: «لا اله الا الله».) پس اگر چنین بگویند جان و مالشان را از من حفظ می‌کنند مگر به حشش و حسابشان با خداست».

براساس این نظریه، آیه سیف - که در سال نهم هجری نازل شد - و حدیث مقاتله - که در اواخر عمر حضرت صادر شد - بسیاری از آیات را نسخ کرده‌اند (ابن‌رشد، ۱۳۹۵، ۳۸۴/۱؛ بوطی، ۱۴۱۴، ۵۳؛ قرضاوی، ۲۰۰۹، ۳۱۹). یعنی تمام آیاتی که در سال‌های قبل نازل شده بود و جنگ با تمام کافران را جایز نمی‌دانست؛ منسوخ شده است؛ اعم از آیاتی که جنگ را تنها ضد کافرانِ محارب و مقاتل واجب می‌دانند، آیاتی که اکراه و اجبار در دین را نفی می‌کنند و آیاتی که صلح و روابط حسنه با کافران را جایز اعلام نموده‌اند. مرحوم طبرسی در «مجمع‌البیان» و ابن‌جریر طبری در «جامع‌البیان» به اختلاف در نسخ این آیات اشاره کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۳۶/۳؛ طبری، ۱۴۲۰، ۵۶۲/۳). عبدالله عزام معتقد است؛ آیه سیف بیش از صد و بیست آیه از قرآن کریم را نسخ کرده است (جرار، بی‌تا، ۱۳۷).

این حدیث برای نظریه جهاد دعوت، نقشی کلیدی و محوری دارد. شیخ طوسی، علامه حلی، شافعی، بغوی و ابن‌قدامة مقدسی برای اطلاق و جوب جهاد ابتدایی، به این حدیث استناد کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۵۴۰/۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۴۶/۹ و ۲۸۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ۶۴/۱۴ و ۲۶/۱۵؛ شافعی، ۱۴۲۲، ۵۷۳/۵؛ بغوی، ۱۴۱۸، ۴۶۴/۷؛ مقدسی، ۱۳۸۸، ۲۱۲/۹ و ۳۳۳).

شیخ طوسی و علامه حلی معتقدند؛ این حدیث، جهاد ابتدایی را به‌طور مطلق واجب می‌داند و تنها دو مورد از آن خارج شده است. آن دو مورد عبارت‌اند از: کسانی که کتاب آسمانی دارند و کسانی مانند مجوس که شبهه داشتن کتاب آسمانی درباره آن‌ها هست. در این دو مورد، دادن جزیه مانع از ادامه جنگ می‌شود. اما در غیر این دو مورد بر اساس اطلاق حدیث، تنها غایت جهاد، مسلمان شدن است (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۵۴۰/۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۴۶/۹ و ۲۸۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ۶۴/۱۴ و ۲۶/۱۵). علامه حلی می‌گوید: «این حدیث عام است و به‌خاطر آیه، اهل کتاب از آن تخصیص خورده‌اند... پس در باقی موارد، حکم بر عمومش باقی می‌ماند.» (علامه حلی، ۱۴۱۲، ۲۶/۱۵). ابن‌قدامة با همین بیان حکم به عموم امر به قتال در این حدیث می‌کند (مقدسی، ۱۳۸۸، ۳۳۳/۹).

ابن‌رشد منشأ اختلاف میان فقیهان در سعه و ضیق و جوب جهاد را تعارض میان

دو دسته دلیل می‌داند. یک دسته، عموم آیات قتال با مشرکان در سوره براءت و عموم حدیث مقاتله است و دسته دیگر روایاتی خاص است که جان برخی از کافران را محترم می‌داند (ابن‌رشد، ۱۳۹۵، ۳۸۴/۱ و ۳۸۹).

به نظر می‌رسد اطلاق یا عموم این حدیث برای این دسته از فقیهان دلالت بر یک اصل و قاعده داشته و آن، اصل جنگ و برخورد سخت با کافران است. حال، بعضی از موارد مانند: اهل کتاب ذمی یا زنان و کودکان با دلیل خاص از تحت قاعده خارج می‌شوند (شافعی، ۱۴۲۲، ۵۶۷/۲؛ ابن‌رشد، ۱۳۹۵، ۳۸۳/۱).

ابوعبدالله المهاجر، یکی از متفکران سلفیه جهادی در کتاب «مسائل من فقه الجهاد» برای ردّ مصونیت جانی و مالی تمام کافران به این حدیث استناد می‌کند. او می‌گوید: «این حدیث نصّ صریح است در اینکه غیر اهل اسلام هیچ مصونیتی ندارند و این معنا قابل تأویل نیست» (مهاجر، بی تا، ۳۵).

می‌بینیم به همان اندازه که بررسی آیه سیف از اهمیت برخوردار است، بررسی اصالت و دلالت این روایت برای بررسی این نظریه نیز مهم است. آیا این حدیث از جهت صدور اعتبار دارد؟ آیا دلالت بر هدف جهاد ابتدایی دارد؟ ما در سه بخش اصالت، دلالت و حجیت این حدیث را بررسی خواهیم کرد.

۳. بررسی اصالت حدیث مقاتله

روشن است که اولین گام برای بررسی یک حدیث، بررسی صدور آن از معصوم است. باید منابع و مصادر اولیه مشخص شوند، سپس به اعتبارسنجی اصل حدیث و جزئیات آن می‌پردازیم.

۳.۱. بررسی سندی

این روایت در کتب و منابع اولیه حدیثی اهل سنت، به خصوص صحاح سته شهرت بسیاری دارد و با چند سند نقل شده است. روایانی که به طور مستقیم این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده‌اند، به ترتیب کثرت اسناد عبارت‌اند از: عمر بن خطاب، ابوهریره، انس بن مالک، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عمر، اوس بن ابی اوس ثقفی و معاذ بن جبل. (ر.ک: ابویوسف، ۱۳۸۲، ۱۸۰؛ احمد بن حنبل،

۱۴۱۹، ۱۱/۱ و ۱۹ و ۳۵ و ۴۷ و ۳۴۵/۲ و ۱۹۹/۳ و ۲۹۵؛ دارمی، ۱۴۰۷، ۲/۲۸۷؛ بخاری، ۱۴۰۷، ۱۷/۱ و ۱۵۳ و ۵۰۷/۲ و ۱۰۷۷/۳ و ۲۵۳۸/۶ و ۲۶۵۷؛ مسلم بن حجاج، بی تا، ۱/۳۸ و ۳۹؛ ترمذی، بی تا، ۳/۵ و ۴ و ۴۳۹؛ ابو داود، بی تا، ۱/۲ و ۳۴۷ و ۳۴۸؛ ابن ماجه، بی تا، ۱/۲۷ و ۲۸ و ۱۲۹۵/۲؛ نسایی، ۱۴۰۶، ۱۴/۵ و ۴/۶ و ۵۷/۷ و ۸۰؛ دارقطنی، ۱۳۸۶، ۱/۲۳۱ و ۲۳۲) واقدی در المغازی (واقدی، ۱۴۰۹، ۳/۱۱۱۰ تا ۱۱۱۳)، یعقوبی در تاریخ خود (یعقوبی، بی تا، ۱۱۱/۲) و مغربی در دعائم الاسلام، این حدیث را ذیل خطبه آن حضرت در منا (مغربی، ۱۳۸۵، ۲/۴۰۲) آورده اند. این حدیث در منابع ثانویه اهل سنت نیز منعکس شده است (حاکم، ۱۴۱۱، ۱/۵۴۴ و ۲/۵۶۸؛ بیهقی، ۱۴۱۴، ۳/۲ و ۹۲/۳ و ۱۱۴/۴) و آن قدر شهرت دارد که البانی، حدیث شناس سلفی، در تعلیقه سنن ابن ماجه این حدیث را متواتر می خواند (ابن ماجه، بی تا، ۱/۲۷). محقق خوبی طریق این حدیث را منحصر در طرق روایی اهل تسنن می داند (خوبی، ۱۴۱۸، ۳/۶۳؛ خوبی، بی تا، ۱/۲۴۷) و بررسی سندی نشان خواهد داد نقل منابع حدیثی شیعه، به همان طرق تکیه داشته است.

تفسیر قمی حدیث مزبور را به صورت مرسل در ذیل حدیثی طولانی و بدون سند آورده که همان خطبه پیامبر اکرم ﷺ در منا است^۱ (قمی، ۱۳۶۷، ۱/۱۷۲) و مضمون آن، همان است که المغازی و تاریخ یعقوبی با سندی بر روایان مهمل و مجهول آورده اند (واقدی، ۱۴۰۹، ۳/۱۱۱۰ تا ۱۱۱۳؛ یعقوبی، بی تا، ۱۱۱/۲).

اما سند حدیث در کتاب المحاسن، شامل روایان شناخته شده شیعه است: «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ...» (برقی، ۱۳۷۱، ۱/۲۸۴).

منبع دیگر حدیث در شیعه، ثواب الأعمال است او هم آن را ذیل آخرین خطبه پیامبر اکرم ﷺ در مدینه، به نقل از ابن عباس و ابوهریره نقل کرده و سندش چنین است: «مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى

۱. «قال نزلت هذه الآية [آية التبليغ] في منصرف رسول الله ﷺ من حجة الوداع و حج رسول الله ﷺ حجة الوداع لتمام عشر حجج من مقدمه المدينة فكان من قوله بمعنى أن حمد الله و أثنى عليه ثم قال "أيها الناس اسمعوا قولي و اعقلوه عني فإنني لا أدري لعلي لا ألقاكم بعد عامي هذا"، ثم قال "... و إني أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فإذا قالوها فقد عصموا مني دماءهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم على الله، ألا هل بلغت أيها الناس" قالوا "نعم"، قال "اللهم اشهد ...".»

بُنِ عِمْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمِّي الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو الصَّنِينِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْخُرَّاسَانِيِّ عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَائِشَةَ السَّعْدِيَّ عَنْ يَزِيدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَا حَطَبْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص قَبْلَ وَفَاتِهِ ...» (صدوق، ۱۴۰۶، ۲۸۰ تا ۲۹۴). سند موجود در ثواب الأعمال مشتمل بر راویانی مهمل و مجهول همچون حماد بن عمرو است و در نتیجه غیر قابل اعتماد است (شیرازی، ۱۴۱۹، ۴۲۸/۱).

در آخرین منبع - عیون أخبار الرضا علیه السلام - سند حدیث به سند روایت پیش از آن در کتاب تعلیق شده^۱ (صدوق، ۱۳۷۸، ۶۴/۲) و با مراجعه، آن را چنین می‌یابیم: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو الْحَافِظُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التَّمِيمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي سَيِّدِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ، قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم ...». (همان) دو راوی ابتدای این سند نیز مجهول هستند.

بنابراین از میان چهار سند حدیث در منابع شیعه، سند برقی در المحاسن تنها سند قابل اعتناست. اما محمد بن خالد برقی - پدر مؤلف المحاسن - تنها راوی محل تردید است؛ چه اینکه نجاشی او را ضعیف در حدیث دانسته (نجاشی، ۱۴۰۷، ۳۳۵) اما شیخ طوسی و علامه حلی او را توثیق کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۲۷، ۳۶۳؛ علامه حلی، ۱۳۸۱، ۱۳۹). البته برخی از محققان، همچون آقای خوبی معتقدند که تضعیف نجاشی، تضعیف شخص راوی نیست؛ بلکه تضعیف مرویات اوست (خوبی، بی تا، ۷۳/۱۷).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی هشتم
پاییز ۱۳۹۶

۱۸

۳.۲. بررسی متنی

جزئیات و الفاظ متن حدیث، براساس نقل‌های مختلف به صورت‌های گوناگون آمده است:

الف) متن این حدیث در المحاسن، برخلاف روایات دیگر با ضمیر مخاطب آمده

۱. «وَأَسْنَدُهُ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوهَا فَقَدْ حَرَّمَ عَلَيَّ دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ.»

که طبق آن، سخنان پیامبر اکرم ﷺ خطاب به تمام مردم زمان خود خواهد بود^۱ (برقی، ۱۳۷۱، ۲۸۴/۱).

ب) شافعی در ابتدای فرموده پیامبر ﷺ چنین آورده: «لا أزال أقاتل الناس حتى...» (شافعی، ۱۴۲۲، ۵۶۷/۲) و در تحقیقات نشان داد، در هیچ منبع حدیثی نیامده است. این عبارت می‌توانست بر عموم وجوب قتال دلالت کند.

ج) در نقل‌های منابع حدیثی اهل تسنن از انس بن مالک، سخنان حضرت با این عبارت به پایان می‌رسد: «لهم ما للمسلمین و علیهم ما علیهم» (ترمذی، بی‌تا، ۴/۵؛ ابوداود، بی‌تا، ۳۴۸/۲؛ نسایی، ۱۴۰۶، ۷۶/۷).

د) در بعضی از نقل‌ها، شهادت به نبوت پیامبر اسلام ﷺ نیز بر شرط شهادت توحید ضمیمه شده است (بخاری، ۱۴۰۷، ۱۷/۱؛ مسلم بن حجاج، بی‌تا، ۳۹/۱؛ ترمذی، بی‌تا، ۴/۵؛ نسایی، ۱۴۰۶، ۶/۶؛ سجستانی، بی‌تا، ۳۴۸/۲). از چهار منبع روایی شیعی، روایت المحاسن چنین است (برقی، ۱۳۷۱، ۲۸۴/۱). در برخی منابع نیز راویان حدیث در وجود این شهادت، به تردید افتاده‌اند (رک: نسایی، ۱۴۰۶، ۸۰/۷).

ه) در بعضی از منابع روایی اهل سنت، علاوه بر شهادت به توحید و نبوت چند عمل نیز به عنوان شرط احترام یافتن جان و مال ذکر شده است؛ مانند: نماز خواندن، ادای زکات، روی کردن به سوی قبله مسلمانان و خوردن از ذبیحه مسلمانان. (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ۳۴۵/۲؛ بخاری، ۱۴۰۷، ۱۷/۱؛ مسلم بن حجاج، بی‌تا، ۳۹/۱؛ نسایی، ۱۴۰۶، ۷۶/۷) و در بعضی منابع، تنها استقبال قبله و خوردن از ذبیحه مسلمانان آمده است (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ۳/۱۹۹ و ۲۲۴؛ بخاری، ۱۴۰۷، ۱/۱۵۳؛ ترمذی، بی‌تا، ۴/۵؛ ابوداود، بی‌تا، ۳۴۸/۲؛ نسایی، ۱۴۰۶، ۷۵/۷). تمام روایاتی که استقبال و خوردن از ذبیحه مسلمانان را شرط می‌کنند، از انس بن مالک روایت شده‌اند. در روایات شیعه، هیچ کدام از این چهار عمل؛ یعنی اقامه نماز، ادای زکات، استقبال قبله و خوردن ذبیحه مسلمانان ذکر نشده است.

نقد مستندروایی
نظریه جهاد دعوت؛
بررسی موردی حدیث
مقاتله

۱۹

۱. «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ حَقَّقْتُمْ بِهَا أَمْوَالَكُمْ وَ دِمَاءَكُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَ كَانَ حِسَابُكُمْ عَلَى اللَّهِ.»

این اختلافات ممکن است ناشی از تعدّد صدور آن در چند زمان و مکان مختلف از پیامبر اکرم ﷺ باشد. اما احتمال جعل و تحریف با انگیزه‌های سیاسی نیز وجود دارد؛ چرا که بخشی از جنگ‌های رده به‌وسیله خلیفه اول به سرکوب «مانعان زکات» اختصاص داشته که با وجود اقرار به شهادتین، از دادن زکات خودداری کردند. طبق روایات اهل سنت این سرکوب سخت، محل نقد و اعتراض مسلمانان و صحابه قرار گرفت و چنان عجیب بود که حتی عمر با ذکر همین حدیث، که فاقد قید «اقامه نماز و ادای زکات» است، به ابوبکر اعتراض کرد. او در جواب، سوگند خورد که با هرکس که میان نماز و زکات جدایی بیاندازد، بجنگد و عمر قانع شد! (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ۱۱/۱ و ۱۹ و ۳۵ و ۴۷؛ بخاری، ۱۴۰۷، ۵۰۷/۲؛ مسلم بن حجاج، بی‌تا، ۳۸/۱؛ ترمذی، بی‌تا، ۳/۵؛ ابوداود، بی‌تا، ۱/۲؛ نسایی، ۱۴۰۶، ۱۴/۵). روشن است که با اضافه شدن قید «یؤتوا الزکاة» به حدیث، صدای اعتراض صحابه و مسلمانان در برابر سرکوب «مانعان زکات»، خاموش می‌شد.

بعدها برخی از فقها نیز، آن‌ها را مرتد ندانستند (طوسی، ۱۴۰۷، ۳۳۷/۵) و عده‌ای از محققان، علت خودداری برخی قبایل مسلمان از دادن زکات را نامشروع دانستن خلافت ابوبکر دانسته‌اند (رک: جعفریان، ۱۳۸۵، ۳۸).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی هشتم
پاییز ۱۳۹۶

۲۰

۳.۳. جمع‌بندی وضعیت صدور

بر اساس تمام آنچه گذشت می‌توان نتیجه گرفت، از نگاه مکتب وثاقت سندی تنها حدیث معتبر صحیحۀ عبید بن زراره در کتاب المحاسن است و به لحاظ متن حدیث نیز تنها باید بر الفاظ همین حدیث تمرکز داشت. البته آنچه از میان حجم زیاد نقل‌ها و گزارش‌ها اطمینان‌آور است، این حدیث است: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا - أَوْ يَشْهَدُوا أَنْ - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا فَقَدْ عَصَمُوا - أَوْ اعْتَصَمُوا أَوْ حَقَّنُوا - مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ.»

اما بر اساس مکتب وثوق صدور باید گفت: استفاضه و بلکه تواتر این حدیث در میان اهل تسنن، به احتمال قوی ناشی از جمعیت زیاد مخاطبان پیامبر اکرم ﷺ در خطبه‌ی منا و آخرین خطبه در مدینه بوده است؛ همان‌طور که حدیث غدیر و حدیث

ثقلین نیز به همین دلیل دارای شهرت یا تواتر می باشد.

بدیهی است، کذب بودنِ اساسِ این خبر با توجه به این میزان از شهرتی که داراست و با توجه به اهمّیت فوق العاده مضمون این حدیث و کارایی آن در تعاملات سیاسی، واکنش منفی امامان: و اصحاب آنان را می طلبد. در حالی که می بینیم، این حدیث در روایات شیعه نه تنها تکذیب نشده بلکه به پیامبر اکرم ﷺ اسناد داده شده است.

یکی از عوامل تقویت کننده صدور این حدیث ماجرای دستور پیامبر اکرم به امام علی علیه السلام در غزوة خیبر است که با مشابه همین بیان ایشان را عازم به سوی قلعه خیبر می کنند^۱ (شیخ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۳۸۰؛ مسلم بن حجاج، بی تا، ۱۲۱/۷).

از دیگر مؤیدهای درستی این روایت، اسناد روشن آن به حضرت رسول اکرم ﷺ می باشد که با عبارت «قال» در استدلال های فقهای است که هنوز منابع اولیه حدیثی - که مرجع تدوین جوامعی مانند کتب اربعه بوده اند - در اختیارشان بوده است، کسانی همچون: شیخ طوسی در «الخلاف» (۱۴۰۷، ۳۵۵/۵ و ۵۲۶ و ۵۴۰)، محقق حلّی در «المعتبر» (۱۴۰۷، ۴۳۲/۲)، علامه حلّی در کتاب های «تذکره الفقهاء» (۱۴۱۴، ۳۱۵/۴ و ۱۱۷/۹) و «منتهی المطلب» (۱۴۱۲، ۶۴/۱۴ و ۱۰۵)، شهید ثانی در «الرسائل» (۱۴۲۱، ۷۱۲/۲) و «روض الجنان» (۱۴۰۲، ۶۴۶/۲) و مقدس اردبیلی در «مجمع الفائدة و البرهان» (۱۴۰۳، ۲۷۱/۳) این حدیث را به پیامبر اکرم ﷺ اسناد داده یا به آن استدلال نموده اند. با توجه به سخت گیری فقهای چون شهید ثانی در قبول حدیث، این استناد حایز اهمیت است (برای توضیح منابع در اختیار فقهای حله و جبل عامل، بنگرید به: کولبرگ، ۱۳۷۱، ۱۴۹).

از مجموع گزارش های پیشین می توان اطمینان به صدور کلیت و اساس این حدیث را ادعا نمود.

۱. «أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ حَفْصِ الْمُقَرَّبِيِّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْحَمَّامِيِّ بِوَرَاءِ عِلِّيِّهِ، قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ بْنِ الْحَسَنِ الْفَقِيهَ قِرَاءَةً عَلَيْهِ، قَالَ حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ الْمُنْتَنِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ شَهْبِيلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَعْطَيْنَ الرَّايَةَ عِدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، لَا يُوجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. قَالَ عُمَرُ مَا أَحْبَبْتُ الْإِمَارَةَ قَبْلَ يَوْمِئِذٍ، فَدَعَا عَلِيًّا لِلَّهِ فَبَعَثَهُ، فَقَالَ أَذْهَبُ، فَقَاتَلَ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَ لَا تَلْتَفِتْ، فَمَشَى سَاعَةً- أَوْ قَالَ قَلِيلًا- ثُمَّ وَقَفَ وَ لَمْ يَلْتَفِتْ، فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَلَيٌّ مَا أَقَاتَلَ النَّاسَ قَالَ قَاتَلْتَهُمْ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ مَتَّعُوا مِنْكَ دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَ حَسَابَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ.»

۴. نقد دلالت حدیث بر جهاد دعوت

برای اثبات هدف از جهاد، به دو شکل می‌توان به این حدیث استدلال کرد: الف) دلالت کلمه «حتی»؛ یعنی «حتی» دلالت دارد بر تعلیل و هدف از امر به قتال. ب) عموم امر به قتال با استفاده از ابتدای حدیث در بعضی از نسخه‌ها: «لا أزال أقاتل الناس ...».

ج) اطلاق امر به قتال و غایت مسلمان شدن؛ تنها غایت و وجوب جنگ مسلمان شدن است. این اطلاق ما را به هدف از جهاد ابتدایی رهنمون می‌سازد.

۴.۱. نقد لغوی

الف) «مقاتله»: این کلمه از ریشه «قتل» و از باب مفاعله است که به معنای مشارکت است. سیوییه می‌گوید: «باب دو فاعل و دو مفعول که هر کدام کاری می‌کنند که دیگری با او کرده است» (نقل از: فیومی، بی‌تا، ۲/۴۹۰). صاحب بن عباد می‌گوید: «فلانی با فلانی مقاتله کرد؛ یعنی با او جنگید، پس با قتال، هر کدام به دیگری جراحتی وارد کرد.» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ۵/۳۶۴) بنابراین واضح است که باید پای دوطرف در میان باشد تا «قتال» صدق کند و تا زمانی که یک طرف در حال آسیب رساندن باشد و طرف دیگر درگیر مبارزه نشده باشد، این واژه اطلاق نمی‌شود.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال سوم، شماره پیاپی هشتم
پاییز ۱۳۹۶

۲۲

گهگاهی این باب با قرینه از معنای مشارکت خارج می‌شود، همانند واژه «قَاتِلٌ» در «قَاتِلُهُمُ اللَّهُ اَنْتَی یُؤَفِّکُونَ» (سوره توبه، ۳۰) که طریحی علت آن را توضیح داده است: «فَاعِلٌ، اگر چه باید میان دو طرف باشد، اما گاهی از یک نفر صادر می‌شود مانند (سافر)» (طریحی، ۱۴۱۶، ۵/۴۵۰). بنابراین، معنای اصلی و قاعده این باب مشارکت است و استعمال این باب در غیر مشارکت، یک استثنا محسوب می‌شود.

بوطی معتقد است؛ تعبیر «مقاتله» علاوه بر معنای مشارکت، به نکته‌ای دیگر نیز اشاره دارد و آن معنای مقاومت است. یعنی بر کسی «مقاتل» صدق می‌کند که در این پیکار دوطرفه، در موضع دفاع و مقاومت باشد. کسی که در موضع مهاجم است، «قاتل» نام می‌گیرد. بنابراین، این حدیث ارتباطی با جهاد ابتدایی ندارد (بوطی، ۱۴۱۴، ۵۹). این سخن از این جهت که وجود دو طرف را شرط در صدق «مقاتله» می‌داند

صحیح است. یعنی تهاجمی که هیچ مقاومتی به دنبالش نیست، قتال نمی‌باشد. اما اینکه نوع موضع، اعم از تهاجمی و دفاعی، در صدق این واژه دخالت داشته باشد، جای تأمل و فاقد شواهد است.

ب) «حتی»: قائلان به نظریه جهاد دعوت، واژه «حتی» را در این حدیث، دال بر تعلیل دانسته‌اند و بنابراین علت مأموریت پیامبر ﷺ به جنگ با کفار، مسلمان شدن و اقرار آنان به شهادتین بوده است.

ابن هشام درباره معنای «حتی»، هنگامی که بر سر فعل مضارع در می‌آید معتقد است؛ هم می‌تواند به معنای غایت و مرادف با «إلی» باشد و هم به معنای تعلیل و مرادف با «کی» به کار رفته باشد (ابن هشام، ۱۹۸۵، ۱۶۹). اگرچه استعمال آن در معنای غایت بیشتر است (ابن هشام، ۱۹۸۵، ۱۶۶). بر اساس این سخن، باید دید با توجه به سایر قراین و سیاق حدیث کدام معنا قابل پذیرش است؛ اگرچه شاید بتوان معنای غایت را معنای اصلی دانست.

۴.۲. نقد سیاقی

در روایات شیعه و سنی سه سیاق برای این حدیث گزارش شده است که هر سه ذیل خطبه پیامبر اکرم ﷺ در منا و در مقام بیان حرمت مسلمان و احترام به جان و مال او آمده است.

در نقل تفسیر قمی چنین آمده است: «فرمود: ... آیا می‌دانید محترم‌ترین روز چه روزی است؟ مردم گفتند: امروز. فرمود: محترم‌ترین ماه چه ماهی است؟ مردم گفتند: همین ماه. فرمود: محترم‌ترین مکان چه مکانی است؟ مردم گفتند: همین مکان. فرمود: خون، مال و عرض شما بر شما حرام است، مانند حرمت امروز در این ماه و در این مکان؛ تا اینکه روز دیدار پروردگار فرا برسد و از شما درباره رفتارتان پرسد ... آگاه باشید که هر خون‌خواهی، انتقام جانی یا مالی که در جاهلیت بود زیر پاهای من است. هیچ کس بر دیگری برتری ندارد، مگر به تقوا ... آگاه باشید که شیطان از عبادت خودش در این سرزمین ناامید شده، اما به کارهایی که شما کوچکشان می‌شمارید، راضی است. بدانید که اگر شیطان اطاعت شود، عبادت شده است. ای

مردم! مسلمان با مسلمان حقیقتاً برادر است. جان و مال مسلمان برای مسلمان حلال نیست؛ مگر آنچه با رضایت به او داده است.» (قمی، ۱۳۶۷، ۱/۱۷۲). در این بخش از حدیث، موضع بحث آغاز می‌شود: «... من دستور گرفتم که با مردم بجنگم، تا آنجا که بگویند: خدایی جز الله نیست؛ که اگر چنین بگویند، جان و مال خود را از من محفوظ می‌دارند، مگر به حقیقت و البته حسابشان با خداست ... بعد از من کافر نشوید و بر سر دنیا گردن یکدیگر را با شمشیر نزنید؛ که اگر چنین کنید و قطعاً خواهید کرد. مرا میان جبرئیل و میکائیل در لشکری می‌یابید که صورتتان را با شمشیر می‌زنم ...».

این خطبه با همین سیاق در المغازی و تاریخ یعقوبی آمده است (واقعی، ۱۴۰۹، ۳/۱۱۱۰ تا ۱۱۱۳؛ یعقوبی، بی تا، ۲/۱۱۱). در نقل آن دو اضافاتی مانند: حقوق متقابل زن و مرد نیز ذکر شده و روشن است که اساساً سخن از جهاد و جنگ نیست.

همچنین این روایت، در ثواب الاعمال جزء آخرین خطبه پیامبر اکرم ﷺ در مدینه است و مضمون این خطبه نیز ارتباطی با احکام جهاد ندارد؛ بلکه در بخش زیادی از آن صحبت از حقوق مسلمان است. به طور مثال، در همین حدیث فرموده‌اند: «... و هرکس صبح و شام کند در حالیکه در دلش نسبت به برادر مسلمانش کینه و فکر خیانت باشد، صبح و شام می‌کند در حالیکه در خشم خداوند به سر می‌برد؛ تا اینکه توبه کند و بازگردد. اگر در این حال بمیرد بر غیر دین اسلام مرده است. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: آگاه باشید که هرکس به مسلمان خیانت کند، از ما نیست و این جمله را سه بار تکرار نمود ...» (شیخ صدوق، ۱۴۰۶، ۲۸۴).

تفریع پیامبر اکرم ﷺ بر کلام خویش، قرینه خوبی برای تشخیص مقام کلام است. حضرت پس از بیان «حدیث مقاتله» فرموده‌اند: «... پس اگر لا إله إلا الله بگویند، جان و مالشان محفوظ است ...» یعنی بر اساس غایتی که خداوند برای امر به قتال بیان فرموده، اقرار به توحید موجب احترام جان و مال می‌شود. این تفریع به ما می‌گوید؛ غرض پیامبر اکرم ﷺ از بیان جمله نخست، رسیدن به این تفریع و نتیجه‌گیری بوده است؛ یعنی حتی نامسلمانی که مستحق جنگ و جهاد مشروع است (یعنی کافر و کتابی حربی، مطابق ادله) اگر اسلام آورد، در امان خواهد بود.

۴.۳. نقض تاریخی

در روایات اهل سنت، ماجرای به نقل از اوس ثقفی ذکر شده که سبب صدور این حدیث شده است. در این حدیث پیامبر اکرم ﷺ در مقام نهی از کشتن شخصی که از روی ترس شهادتین را به زبان آورده این کلام را فرمودند:

«نعمان بن بشیر می گوید: از اوس شنیدم که می گفت: همراه با گروه قبیله ثقیف نزد رسول خدا ﷺ آمدم. در خیمه ای بودیم. سپس همه غیر از من و پیامبر ﷺ برخاستند. مردی آمد و به طور پنهانی با پیامبر سخن گفت. پیامبر فرمود: برو و او را بکش. سپس فرمود: آیا شهادت به یگانگی خداوند نمی دهد؟ عرض کرد: چرا، اما از ترس این کار را می کند. فرمود: او را برگردان. من مأمور شدم با مردم بجنگم تا اینکه شهادت دهند خدایی جز الله نیست. اگر چنین بگویند، خون و مال آنان بر من حرام است، مگر به حق» (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ۸/۴؛ دارمی، ۱۴۰۷، ۲/۲۸۷؛ ابن ماجه، بی تا، ۱۲۹۵/۲؛ نسایی، ۱۴۰۶، ۸۰/۷).

سیاق لفظی و صدور حدیث نشان از این دارد که پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث در صدد بیان حکم قتال و جنگ نبوده اند و غرض حضرت تبیین و توضیح اهمیت احترام به خون و مال مسلمان بوده است. یعنی در صدد بیان این نکته هستند که جنگ مشروع با هر قید و شرطی که دارد (مثلاً با کافر حربی) با مسلمان شدن او متوقف می شود و خون و مالش حرمت می یابد.

۴.۴. نقض عرفی

برداشت دیگران از این حدیث می تواند ما را به فهم عرفی نزدیک تر کند. بیشترین استفاده از این حدیث، از نظر اطلاق غایت بوده است؛ نه اطلاق امر به قتال. اینکه اسلام شخص چگونه محقق می شود؟ آیا نماز خواندن اثبات مسلمانانی می کند یا ابراز شهادتین لازم است؟ آیا اسیر تازه مسلمان شده حرمت دارد؟ آیا جان مرتد با توبه محترم می شود؟ در این مسایل و مانند این ها به اطلاق غایت، استناد شده و اقرار به شهادتین موجب احترام جان و مال قلمداد شده است (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷، ۳۵۵/۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۶۱/۹، و ۱۴۱۲، ۲۱۲/۱۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۸، ۹۹/۸؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۱۲۵/۲۱).

از جمله استنادهایی که به این روایت شده، استناد عمر بن خطاب به اطلاق غایت در این حدیث است (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ۱۱/۱ و ۱۹ و ۳۵ و ۴۷؛ بخاری، ۱۴۰۷، ۵۰۷/۲ و ۲۵۳۸/۶ و ۲۶۵۷؛ مسلم، بی تا، ۳۸/۱؛ ترمذی، بی تا، ۳/۵؛ ابو داود، بی تا، ۱/۲؛ نسایی، ۱۴۰۶، ۱۴/۵). این سخن عمر نیز شاهدی بر این مدعاست که فهم غالب مسلمانان از این حدیث اطلاق غایت بوده است؛ نه اطلاق امر به قتال. چرا که بر اساس این حدیث، عمر از بازتاب خبر جنگ با مانعان زکات، در میان مسلمانان، بیمناک بود و این در حالی است که همگان این حدیث نبوی را شنیده بودند.

طبق بررسی انجام شده، ادعای اطلاق این حدیث به لحاظ امر به قتال، تنها در کلام فقیهانی چون شافعی، شیخ طوسی ابن قدامه مقدسی و علامه حلی دیده می شود (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۵۴۰/۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۴۶/۹ و ۲۸۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ۶۴/۱۴ و ۲۶/۱۵؛ شافعی، ۱۴۲۲، ۵۷۳/۵؛ مقدسی، ۱۳۸۸، ۲۱۲/۹ و ۳۳۳). نعمان بن محمد مغربی، صاحب دعائم الإسلام، تصریح می کند حکم قتال در این حدیث مجمل است و حدود و شروط آن در کتاب خدا آمده است (مغربی، ۱۳۸۵، ۴۰۲/۲).

۵. جمع بندی دلالتی و اطلاق

همان طور که در مقدمه گذشت، برخی از فقیهان بر این عقیده اند که امر به قتال در این حدیث اطلاق دارد و تنها قید و غایت آن، مسلمان شدن کافران است. کلمه «الناس» تمام مردم آن زمان، اعم از مشرکان، اهل کتاب، مجوس، افراد نظامی و غیر نظامی شامل می شود. هیچ غایت دیگری، مانند مصالحه وجود ندارد. تنها مواردی، مانند جزیه اهل کتاب به دلیل وجود دلیل خاص، از ذیل این امر خارج می شود.

به طور مثال، شیخ طوسی و علامه حلی معتقدند: این حدیث جهاد ابتدایی را به طور مطلق واجب می داند و تنها دو مورد از آن خارج شده است. آن دو مورد عبارتند از کسانی که کتاب آسمانی دارند و کسانی مانند مجوس که شبهه داشتن کتاب آسمانی درباره آنان هست. در این دو مورد، دادن جزیه مانع از ادامه جنگ می شود. اما در غیر این دو مورد براساس اطلاق حدیث، تنها غایت جهاد، مسلمان شدن است (طوسی، ۱۴۰۷، ۵۴۰/۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۴، ۴۶/۹ و ۲۸۰، و ۱۴۱۲،

۶۴/۱۴ و ۲۶/۱۵). در میان اهل سنت، شافعی و ابن‌قدامه مقدسی این اطلاق را پذیرفته‌اند (شافعی، ۱۴۲۲، ۵۷۳/۵؛ مقدسی، ۱۳۸۸، ۲۱۲/۹ و ۳۳۳).

قوی‌ترین استدلال به این روایت برای اثبات هدف جهاد ابتدایی ظهور عرفی اطلاق حکم و غایتِ مسلمان شدن است. وقتی گفته شود باید با تمام مردم به طور مطلق جنگید و تنها غایت و پایان جنگ، مسلمان شدن آن‌ها است عرفاً چنین برداشت می‌شود که هدف و انگیزهٔ شخص آمر از دستور به جنگ مسلمان شدن و پذیرش همگانی شریعت اسلام است.

این استدلال با فرض اطلاق امر به قتال در این حدیث، قابل پذیرش است و این استظهار عرفی صحیح است. اما با توجه به مجموع قراین و شواهدی که در صدر و ذیل روایت و در سبب صدور حدیث یافت می‌شود، به نظر می‌رسد اساساً اطلاق در ناحیهٔ امر به قتال وجود ندارد. از این قراین می‌توان برداشت کرد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام بیان حرمت جان و مال مسلمان بوده‌اند و در این مقام، این احترام را چنین تبیین می‌کنند که در هر مقطع از تاریخ حکومت اسلامی و در هر ظرف زمانی و مکانی که خداوند امر به جهاد فرمود، این جنگ با مسلمان شدن دشمن پایان می‌یابد. حال، ظرف و شرایط جنگ چه بوده است؟ این حدیث هیچ دلالتی ندارد. با توجه به اینکه از ادلهٔ دیگر نیز، چیزی بیش از مشروعیت جهاد با نامسلمانان اهل جنگ؛ یعنی کافران حربی، بر نمی‌آید (رک: بلاغی، ۱۴۳۱، ۲۲۰؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ۴۸/۵؛ بوٹی، ۱۴۱۴، ۱۰۶؛ زحیلی، ۱۳۸۵، ۹۰)، بنابراین، منظور همان خواهد بود.

۵. نقد حجیت حدیث برای جهاد دعوت

بر فرض پذیرش اطلاق امر به قتال در این حدیث، حجیت آن جای تأمل دارد؛ چرا که این مدلول، با قرآن و سنت قطعی مخالف است. از یک سو، اطلاق وجوب قتال با کافران قابل پذیرش نیست و از سوی دیگر، اجبار دینی و اکراه کافران به پذیرش اسلام، مخالف قرآن کریم و سیرهٔ نبوی است.

۵.۱. عدم حجیت «اطلاق وجوب قتال»

تعرض به غیرنظامیان اعم از زنان، کودکان و سالمندان همیشه و در همهٔ جنگ‌ها

ممنوع بوده است. سفارش پیامبر اکرم ﷺ به مجاهدان در این رابطه که غیرنظامیان، اعم از کودکان، زنان و سالمندان، همواره در امنیت‌اند در بسیاری از روایات شیعه نقل شده است (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۰/۵؛ برقی، ۱۳۷۱، ۳۵۵/۲). به‌عنوان نمونه، «امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست سربهای را راهی کند، آن‌ها را فرا می‌خواند و روبه‌روی خود می‌نشانند، سپس می‌فرمود: ... و هیچ سالمند فرتوت، کودک و زنی را نکشید ...» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲۷/۵ و ۳۰). «امام صادق علیه السلام: از پدرش، از پدران‌ش نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مشرکان را بکشید و از سالمندان و کودکان آن‌ها حیا کنید» (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۴۲/۶). این دستور منحصر در سال‌های نخست نبوده است. بلکه در سخت‌ترین شرایط از حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یعنی در سال‌های پایانی حکومت نسبت به مشرکان، این مصونیت تأکید و مورد توجه ایشان بوده است (کلینی، ۱۴۰۷، ۳۰/۵؛ برقی، ۱۳۷۱، ۳۵۵/۲).

این گزارش‌ها در کتاب‌های تاریخی نیز به تکرار ذکر شده‌اند. همان‌طور که گذشت، دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غزوه موده حاکی از مصونیت افراد ناتوان از جنگ، بلکه راهبان کلیساست (واقدی، ۱۴۰۹، ۷۵۷/۲). مصونیت راهبان در روایتی از کافی نیز آمده است (کلینی، ۱۴۰۷، ۲۷/۵). علاوه بر غیرنظامیان، طبق آیات برائت، مشرکان مستأمن و معاهد براساس آیه جزیه اهل کتاب ذمی، همواره در امان حکومت اسلامی بوده‌اند. مشرکان معاهد، مشرکانی‌اند که با مسلمانان پیمان داشته، بر سر پیمان خود مانده و کسی را علیه مسلمانان یاری نرساندند. در سوره توبه پس از فرمان به جنگ با مشرکان آمده است: «... مگر آن مشرکانی که با آن‌ها پیمان بسته‌اید، و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده، و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند. پس پیمان اینان را تا [پایان] مدّتشان تمام کنید، چرا که خدا پرهیزکاران را دوست دارد» (توبه / ۴).

مشرکان مستأمن؛ یعنی مشرکانی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پناهنده شده‌اند. در آیه ششم سوره توبه به این استثنا اشاره شده است: «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان، چرا که آن‌ها قومی بی‌اطلاعتند» (توبه / ۶).

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست سرپه‌ای را راهی کند آن‌ها را فرا می خواند و روبه روی خود می نشاند، سپس می گفت: ... هر شخصی، از پست‌ترین مسلمانان یا برترین مسلمانان، به فردی از مشرکان نظر کند، پس آن مشرک در پناه است تا کلام خدا را بشنود. پس اگر از شما پیروی کرد برادر دینی شماست و اگر امتناع کرد، او را به پناهگاهش برسانید و از خداوند علیه او یاری بجوید» (کلینی، ۱۴۰۷، ۲۷/۵ و ۳۰).

در هنگام جنگ اگر شخصی از کافران به اسارت مسلمانان درآمد، نباید کشته شود؛ بلکه باید احکام اسیر بر او اجرا شود: «پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید، گردن‌ها [یشان] را بزنید. تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید، پس [اسیران را] استوار در بند کشید، سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیة [و عوض از ایشان بگیرید]، تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود ...» (محمد/۴).

موارد استثنا به اندازه‌ای زیاد است که بر فرض وجود اطلاق، موجب تخصیص اکثر و وهن اطلاق می گردد؛ یعنی پذیرش اطلاق این روایت موجب تخصیص اکثر می گردد و این چنین سخن گفتن برای یک انسان عادی نیز ناپسند و غیرقابل قبول است، چه رسد به حکیمی که هریک از سخنانش برای تمام مسلمانان، الهام بخش شریعت بوده و گوینده اش در نهایت فصاحت بوده است.

۵.۲. عدم اکراه در دین

بر فرض پذیرش اطلاق حدیث و دلالت اطلاق بر هدف مسلمان شدن کافران، مضمون این حدیث مخالف قرآن کریم است. آیاتی از قرآن کریم فرضیه اجبار به پذیرش قلبی دین اسلام را نفی می کنند. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...» (بقره، ۲۵۶)؛ «در دین هیچ اجباری نیست. راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است ...»

«قَدْ كَرِهَ اللَّهُ لَنَا أَنْ نَكُونَ الْمُشْرِكِينَ...» (غاشیه، ۲۱ و ۲۲)؛ «پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای. (۲۱) بر آن‌ها تسلطی نداری (۲۲)».

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا

مُؤْمِنِينَ ﴿یونس، ۹۹﴾؛ «و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آنها یک سر ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگردند؟»
 در روایتی از امام رضا علیه السلام به آیه بالا اشاره شده است: «مسلمانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: اگر مردمی را که بر آنان قدرت داری، بر اسلام آوردن، اجبار کنی، تعدادمان بیشتر می شود و در برابر دشمن نیرومند می شویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند را با بدعتی دیدار نخواهم کرد که درباره آن چیزی به من نگفته است و من از متکلفان نیستم. سپس خداوند وحی فرمود که ای محمد! اگر پروردگارت می خواست، تمام افراد زمین با اجبار و اضطرار در دنیا ایمان می آوردند ... اگر با آنها چنین کنم سزاوار ثواب و مدح من نمی شوند. اما من می خواهم آنان با اختیار و بدون اضطرار ایمان آورند تا شایسته نزدیکی، برتری و بهشت جاودان را بیابند ...» (صدوق، ۱۳۹۸، ۳۴۱).

در یازده آیه از سوره های مختلف قرآن کریم این مضمون تکرار شده است که بر پیامبر وظیفه ای جز تبلیغ و پیام رسانی نیست. از جمله آیه ۲۰ سوره آل عمران: «پس اگر با تو به محاجه برخاستند، بگو من خود را تسلیم خدا نموده ام و هر که مرا پیروی کرده [نیز خود را تسلیم خدا نموده است] و به کسانی که اهل کتابند و به مشرکان بگو آیا اسلام آورده اید؟ پس اگر اسلام آوردند، قطعاً هدایت یافته اند و اگر روی برتافتند، فقط رساندن پیام بر عهده توست و خداوند به [امور] بندگان بیناست».

در قرآن کریم، به روش دعوت به اسلام و تبلیغ شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره شده است:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...﴾ (نحل، ۱۲۵)؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به [حال] راه یافتگان [نیز] داناتر است ...».
 در جای دیگری نیز اهل کتاب را به توافق بر خدای واحد و تسلیم در برابر او، دعوت کرده است (عنکبوت، ۴۶).

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواه بر ادامه گفت و گوی دینی با کافران است. این سیره از

بعثت آغاز شد و تا وفات حضرت ادامه داشت؛ مانند مبلغانی که در رجیع به شهادت رسیدند (واقدی، ۱۴۰۹، ۱/۳۵۴). همچنین، چهل قاری جوان که در سال چهارم هجری به عنوان مبلغ ارسال شدند و در بئر معونه به شهادت رسیدند (واقدی، ۱۴۰۹، ۱/۳۴۷).

مناظره و مباحثه حضرت با مسیحیان نجران گواه بر این سیره است (مفید، ۱۴۱۳، ۱/۱۶۷؛ یعقوبی، بی تا، ۲/۸۲). باید توجه داشت که این ماجرا به تصریح شیخ مفید، بعد از فتح مکه و در زمان قدرت حکومت اسلامی و اقبال عمومی به سوی پیامبر اکرم ﷺ روی داد. یعنی نمی توان گفت، ناتوانی از جنگ و پیکار، پیامبر را به بحث و گفت و گو واداشت، بلکه پیامبر اکرم ﷺ در اوج قدرت به گفت و گو با دیگران نشست. نفی اکراه دینی، یکی از مفاد صلح حدیبیه نیز قابل استناد است. طبق نقل قمی و طبرسی در این صلح نامه آمده است: «... هیچ کس بر دینی اجبار نشود و به خاطر دینش مورد آزار و سرزنش قرار نگیرد ...» (قمی، ۱۳۶۷، ۲/۳۱۳؛ طبرسی، بی تا، ۱/۲۰۵).

چنان که گذشت، طرفداران اطلاق آیه سیف و حدیث مقاتله، این دو دلیل نقلی را ناسخ آیات پیشین می دانند (ابن رشد، ۱۳۹۵، ۱/۳۸۴). ادعای نسخ یا اختصاص آیات نفی اکراه در دین و سیره نبوی به مکه و قبل از تشکیل حکومت اسلامی، یا اختصاص به قبل از نزول آیات برائت، بی اساس است. قرضای به طور مبسوط، ادعای نسخ را به چالش کشیده است (قرضاوی، ۲۰۰۹، ۲۸۵). به اعتقاد قرضای، در بعضی از آیاتی که ادعای نسخ آن ها شده تعلیلی است که مانع از پذیرش قول نسخ می شود. به طور مثال، آیه شریفه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...﴾ (بقره، ۲۵۶). تعلیلی را که برای نفی اکراه ذکر می کند، روشن بودن حقانیت دین اسلام است (قرضاوی، ۲۰۰۹، ۳۲۲).

نتیجه گیری

حدیث «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ...» یکی از دو مستند اصلی نظریه جهاد دعوت است. این روایت در چهار منبع حدیثی شیعه، یعنی

کتاب‌های تفسیر قمی، المحاسن، ثواب الاعمال و عیون اخبار الرضا، ذکر شده و در میان اهل سنت از شهرت نیز برخوردار است و اطمینان به صدور آن حاصل می‌شود. بر اساس مکتب وثوق سندی نیز می‌توان به صحیحۀ عبید بن زراره در کتاب المحاسن تکیه نمود.

این حدیث به‌طور اجمالی بر وجوب جهاد ابتدایی دلالت دارد. اما این دلالت به هیچ‌وجه اطلاق ندارد؛ زیرا به قراین گوناگون، متکلم در مقام بیان حکم جهاد نبوده است و صرفاً درصدد بیان احترام یافتن مسلمان به سبب اقرار به شهادتین بوده است؛ یعنی جان و مال مسلمان آن‌قدر دارای اهمیت است که حتی قتال و جنگ در مواردی که مشروعیت دارد (یعنی جدال با کافر حربی) با مسلمان شدن کافر متوقف می‌گردد. اما اینکه هدف و شروط جهاد چیست؟ این حدیث به‌هیچ‌وجه دلالت بر این مطلب ندارد. علاوه بر این، این برداشت از حدیث و اساساً نظریه جهاد دعوت با قرآن و سنت قطعی ناسازگار است. تمام ادله پیشین می‌توانند این نکته مهم و اساسی را اثبات کنند که داشتن دین ناصحیح و منحرف نمی‌تواند مرکزکرامت انسان، به‌معنای احترام جان و مال او، محسوب شود. بنابراین، حرمت خون یک شخص به‌خاطر داشتن دین و آیین خطایش، از او سلب نمی‌گردد و هدف از جهاد نمی‌تواند تغییر عقیده و اجبار کافر به پذیرش دین و آیین اسلام باشد.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی هشتم
پاییز ۱۳۹۶

۳۲

منابع

قرآن کریم.

۱. آصفی، محمد مهدی. (۱۴۲۱ق). جهاد. چ اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. (۱۴۲۵ق). قتال الکفار و مهادهتهم و تحریم قتلهم لمجرد کفرهم. چ اول. ریاض: مکتبة الملک فهد.
۳. ابن رشد قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۹۵ق). بدایة المجتهد و نهاية المقتصد. چ چهارم. قاهره: مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
۴. ابن ماجه، محمد بن یزید. (بی تا). سنن ابن ماجه. بیروت: دار الفکر.
۵. ابن هشام، جمال الدین. (۱۹۸۵م). مغنی اللیب عن کتب الأعیاب. چ ششم. بیروت: دارالفکر.

٦. ابوداود، سليمان بن اشعث. (بي تا). سنن أبي داود. بيروت: دار الكتاب العربي.
٧. ابويوسف، يعقوب بن ابراهيم. (١٣٨٢ق). الخراج. ج سوم. قاهره: السلفيه.
٨. احمد بن حنبل، ابو عبدالله. (١٤١٩ق). مسند أحمد. ج اول. بيروت: عالم الكتب.
٩. اردبيلي، احمد بن محمد (مقدس اردبيلي). (١٤٠٣ق). مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان. ج اول. قم: دفتر انتشارات اسلامي.
١٠. بخارى، محمد بن اسماعيل. (١٤٠٧ق). صحيح البخارى. ج سوم. بيروت: دار ابن كثير.
١١. برقي، احمد بن محمد. (١٣٧١ق). المحاسن. ج دوم. قم: دار الكتب الإسلامية.
١٢. بغوي، حسين بن مسعود. (١٤١٨ق). التهذيب في فقه الإمام الشافعي. ج اول. بی جا: دار الكتب العلمية.
١٣. ———. (١٤٠٣ق). شرح السنة. ج دوم. بيروت: المكتب الإسلامي.
١٤. بلاغي، محمد جواد. (١٤٣١ق). الرحلة المدرسية. ج دوم. قم: مركز إحياء التراث الإسلامي.
١٥. بوطي، محمد سعيد رمضان. (١٤١٤ق). الجهاد في الإسلام. ج اول. دمشق: دار الفكر.
١٦. بيهقي، ابوبكر. (١٤١٤ق). سنن البيهقي الكبرى. مكة: مكتبة دار الباز.
١٧. ترمذی، محمد بن عيسى. (بي تا). سنن الترمذی. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
١٨. جرار، حسنى ادهم. (بي تا). الشهيد عبدالله عزام. عمان: دار الضياء.
١٩. جعفریان، رسول. (١٣٨٥ش). تاريخ خلفا. ج چهارم. قم: دليل ما.
٢٠. حاكم، محمد بن عبدالله. (١٤١١ق). المستدرک على الصحيحين. ج اول. بيروت: دار الكتب العلمية.
٢١. حایری، سيدكاظم. (بي تا). الكفاح المسلح في الإسلام. بی جا: الرسول المصطفى.
٢٢. حلّی، جعفر بن حسن (محقق حلّی). (١٤٠٨ق). شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام. ج دوم. قم: مؤسسة اسماعيليان.
٢٣. ———. (١٤٠٧ق). المعبر في شرح المختصر. ج اول. قم: مؤسسة سيد الشهداء عليه السلام.
٢٤. حلّی، حسن بن يوسف (علامة حلّی). (١٤١٤ق). تذكرة الفقهاء. ج اول. قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام.
٢٥. ———. (١٣٨١ق). خلاصة الأقوال. ج دوم. نجف: المطبعة الحيدرية.
٢٦. ———. (١٤١٢ق). منتهى المطلب في تحقيق المذهب. ج اول. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
٢٧. خوئی، ابوالقاسم. (بي تا). مصباح الفقاهة. تقرير: محمد على توحیدی. بی جا: بی نا.
٢٨. ———. (بي تا). معجم رجال الحديث. بی جا: بی نا.

نقد مستندروایی
نظریه جهاد دعوت؛
بررسی موردی حدیث
مقاتله

۲۹. _____ (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئي . ج اول. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي .
۳۰. دارقطنی، علی بن عمر. (۱۳۸۶ق). سنن الدارقطني . بيروت: دار المعرفة.
۳۱. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن. (۱۴۰۷ق). سنن الدارمی. ج اول. بيروت: دار الكتاب العربي.
۳۲. رشید رضا، محمد. (۱۹۹۰م). تفسیر المنار. قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
۳۳. زحیلی، وهبه. (۱۳۸۵ق). آثار الحرب في الفقه الإسلامي. ج دوم. بيروت: دار الفكر.
۳۴. سید قطب، قطب بن ابراهیم. (۱۴۱۲ق). في ظلال القرآن. ج هفدهم. بيروت: دار الشروق.
۳۵. شافعی، محمد بن ادريس. (۱۴۲۲ق). الأم. ج اول. قاهره: دار الوفاء.
۳۶. شبیری زنجانی، موسی. (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح. ج اول. قم: مؤسسه رأی پرداز.
۳۷. صالحی نجف آبادی، نعمت الله. (۱۳۸۲ش). جهاد در اسلام. ج اول. تهران: نشر نی.
۳۸. صاحب بن عباد، اسماعیل. (۱۴۱۴ق). المحيط في اللغة. ج اول. بيروت: عالم الكتاب.
۳۹. صدوق، محمد بن علی. (۱۳۹۸ق). التوحيد. ج اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۰. _____ (۱۴۰۶ق). ثواب الأعمال و عقاب الأعمال. ج دوم. قم: دار الشریف الرضی.
۴۱. _____ (۱۳۷۸ق). عیون أخبار الرضا علیه السلام. ج اول. تهران: نشر جهان.
۴۲. طباطبایی، علی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل. ج اول. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۴۳. طباطبایی، محمد حسین. (۱۴۱۷ق). المیزان في تفسیر القرآن. ج پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. طبرسی، فضل بن حسن. (بی تا). إعلام الوری بأعلام الهدی. ج سوم. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۴۵. _____ (۱۳۷۲ش). مجمع البیان في تفسیر القرآن. ج سوم. تهران: ناصر خسرو.
۴۶. طبری، ابن جریر. (۱۴۲۰ق). جامع البیان. ج اول. بی جا: مؤسسه الرسالة.
۴۷. طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین. ج سوم. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۴۸. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). الأمالی. ج اول. قم: دار الثقافة.
۴۹. _____ (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام. ج چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۵۰. _____ (۱۴۰۷ق). الخلاف. ج اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۱. _____ (۱۴۲۷ق). رجال الطوسی. ج سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۲. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی). (۱۴۲۱ق). الرسائل. ج اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۳. _____ (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة في شرح اللمعة الدمشقیة. ج اول. قم: کتابفروشی داوری.

جستارهای فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی هشتم
پاییز ۱۳۹۶

۵۴. _____ (۱۴۰۲ق). روض الجنان فی شرح إرشاد الأذهان. ج اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۵۵. عبدالمحمدی، حسین. «نقد دیدگاه مستشرقان درباره جنگ‌های پیامبر اعظم ﷺ»، قرآن پژوهی خاورشناسان، ۱۳۹۱ش، پاییز و زمستان / سال هفتم، ش ۱۳، ص ۶۵ تا ۸۶.

۵۶. عبده، محمد. (۲۰۰۵م). رسالة التوحید. بی جا: مكتبة الأسرة.

۵۷. عزام، عبدالله. (بی تا). فی الجهاد فقه و اجتهاد. پیشاور: مرکز الشہید عزام الإعلامی.

۵۸. فراهانی، میرزا ابوالقاسم. (۱۴۲۶ق). رسالة جهادیه. ج اول. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.

۵۹. فضل الله، محمد حسین. (۱۴۱۹ق). من وحی القرآن. چ دوم. بیروت: دار الملائک.

۶۰. فوزان، صالح. (۱۴۳۰ق). أحكام التعامل مع غیر المسلمین. ج اول. ریاض: دار کنوز ایشیلیا.

۶۱. فیومی، احمد بن محمد. (بی تا). المصباح المنیر. ج اول. قم: دار الرضی.

۶۲. قرضاوی، یوسف. (۲۰۰۹م). فقه الجهاد. چ دوم. قاهره: مكتبة وهبة.

۶۳. قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۷ق). تفسیر القمی. چ چهارم. قم: دار الكتاب.

۶۴. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. چ چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامية.

۶۵. کولبرگ، اتان. (۱۳۷۱ش). کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او. ترجمه: سید علی قرائی و رسول جعفریان. قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.

۶۶. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی. (۱۳۸۷ش). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام. چ اول. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.

۶۷. مسلم بن حجاج، ابوالحسن قشیری. (بی تا). صحیح مسلم. بیروت: دار الجیل.

۶۸. مغربی، نعمان بن محمد. (۱۳۸۵ق). دعائم الإسلام. چ دوم. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

۶۹. مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۴۱۳ق). الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد. چ اول. قم: کنگره شیخ مفید.

۷۰. مقدسی، ابن قدامه. (۱۳۸۸ق). المغنی. قاهره: مكتبة القاهرة.

۷۱. منتظری، حسینعلی. (۱۴۰۹ق). دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الإسلامية. چ دوم. قم: تفکر.

۷۲. مهاجر، ابو عبدالله. (بی تا). مسائل من فقه الجهاد. بی جا: بی نا.

۷۳. نجاشی، احمد بن علی. (۱۴۰۷ق). رجال النجاشی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۷۴. نجفی، محمد حسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. چ هفتم. بیروت:

نقد مستندروایی
نظریه جهاد دعوت؛
بررسی موردی حدیث
مقاتله

دار إحياء التراث العربی .

۷۵. نسایی، احمد بن شعيب. (۱۴۰۶ق) . سنن النسائي . چ دوم . حلب: مكتب المطبوعات الإسلامية.

۷۶. واقدی، محمد. (۱۴۰۹ق) . المغازی . چ سوم . بیروت: اعلمی .

۷۷. یعقوبی، احمد. (بی تا) . تاریخ یعقوبی . قم: اهل بیت علیهم السلام .

جستارهای

فقهی و اصولی

سال سوم، شماره پیاپی هشتم

پاییز ۱۳۹۶

۳۶